

سخنرانی دکتر حسین غموسی در چیل و نهمین کنسرت پژوهشی -



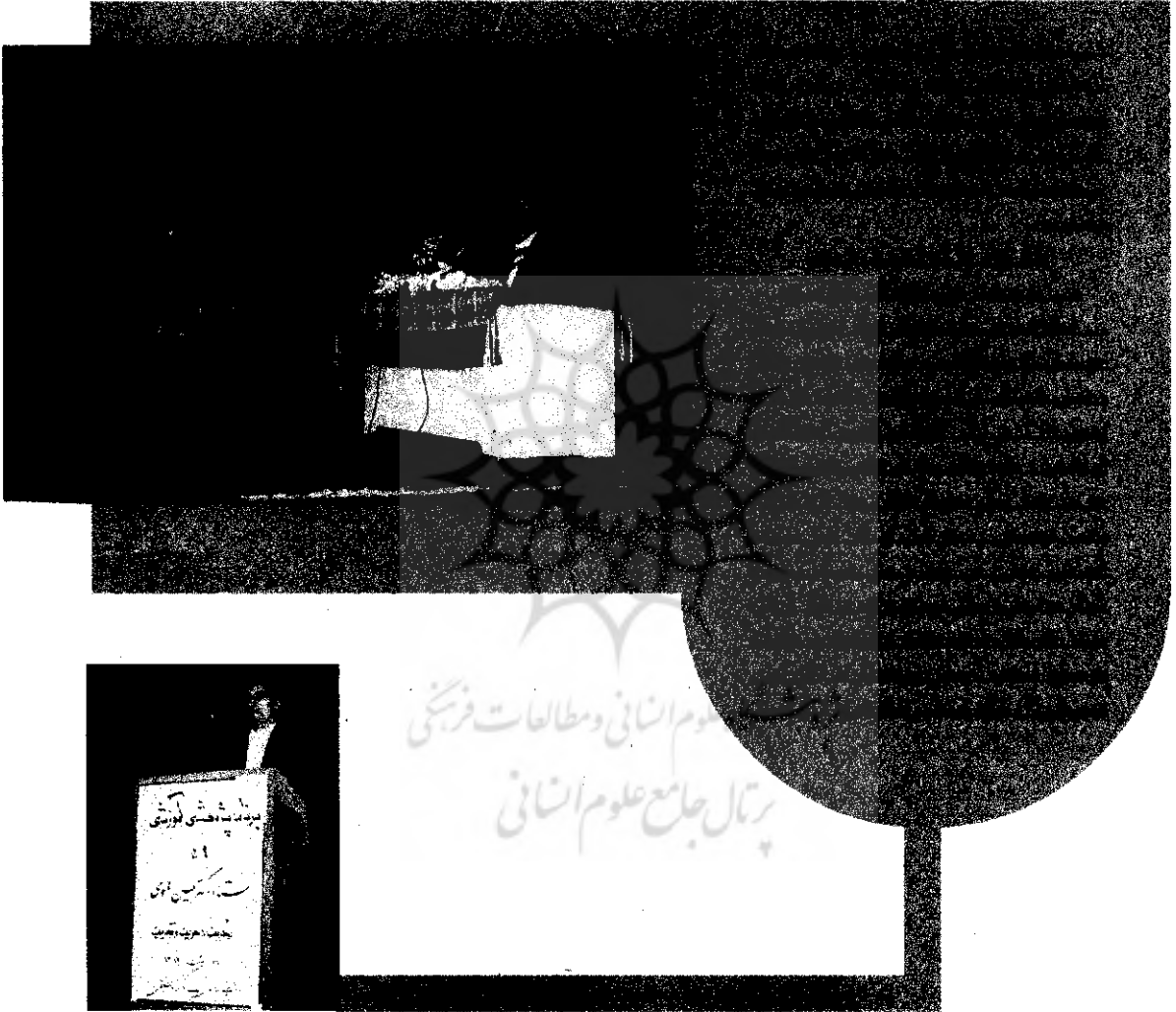
کتابخانه طلایه بنیاد دانشگاه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





کتابخانه
مجله



در «محفلی که خورشید اندر شمار ذره است
خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد.»

اول از همه می‌خواستم بگویم که با نبودن آقای [احمد] ابراهیمی گمشده‌ای داشتم. حضور ایشان بسیار معتنم است و من را دلگرم می‌کند. من، تربیت شده در محفل مذهبی بوده‌ام و بزرگترین محافل روضه‌خوانی و روضه‌خوانان ایران یا لاقلاً در اصفهان، شاید بعد از تکیه دولت تهران، در منزل ما بوده است. من متولد این منزل بوده‌ام و عکسی هم از آن باقی مانده و خیلی جالب است. مطلب را این‌طور شروع کنم، در اشاره به فرمایشات آقای مهدوی عرض می‌کنم: معمول این است که واعظی بالای منبر می‌رود

همه مطلب را همانجا تمام نمی‌کند. یک جایی هم برای بعد می‌گذارد! در اصفهان دو واعظ بودند: از خانواده حسام‌الواعظین یکی آشیخ مهدی و برادرش. آشیخ مهدی پدر آقای دکتر حقوقی (مفسر ادبی) است. خداوند رحمت کند. آقای دکتر وفایی برای من تعریف کرد: شبی آشیخ مهدی روی منبر آن چنان داد سخن داد و روضه خواند که مرحوم حسام برادرش گفت یا را بگو! دیگر ترفوت بالای منبر. حالا اجازه بدهید یا را بگویم. این دو نفر جا برای من نگذاشته‌اند! هر چه بود گفتند، حالا بنده چه باید بگویم؟ نمی‌دانم!



تأکید می‌کنند که انکار یادشان می‌رود که مطالب دیگری هم باید بگویند کم هستند هنرمندانی مثل استاد ابراهیمی که ادبیات را در بالاترین رده تدریس کرده و در آواز از سرآلمان وقت و حالا بوده و هستند. من این بحث را بر سر ردیفه با مرحوم کریمی داشتم. مرحوم کریمی این قدر به ردیف تکیه می‌کرد که اجازه نمی‌دهند

الآن در محافل تهران چنان روی ردیف تأکید می‌کنند که انکار یادشان می‌رود که مطالب دیگری هم باید بگویند

یک واو در اجرایش پس و پیش شود. دست‌وپای شاگرد را در این چارچوب می‌بست. می‌گفتم این کار مانع خلاقیت می‌شود. اما خودش جواب داد که من ردیف درس می‌دهم مانع خلاقیت کسی نشده‌ام. گفتم حناقل این را به شاگرد بگو که آن چه تو می‌گویی تمام و کمال هنر نیست. حالا یادم می‌آید از نشست هنری، در سالهای ۱۳۳۰ که دربارهٔ ردیف آوازی از نیمی یا بیشتر صاحب‌نظران بزرگ موسیقی از جمله بدیع‌زاده شرکت کرده

بودند؛ و نکاتی داشت که اگر فرصت بود، همین جا می‌گویم.

مسلماً در اجرای یک قطعه آوازی، اول از همه ردیف را باید دانست. ردیف هم محدود به یک شکل خاص نیست. حتماً نباید فقط ردیف میرزا عبدا... یا ردیف طاهرزاده و یا دیگری را اصل قرار داد. اولاً ردیفه ردیف است. خوب و بد هم دارد. قوی‌تر و ضعیف‌تر هم دارد. اما اگر کسی ردیف را یاد گرفت به تدریج همه ردیف‌ها را یاد می‌گیرد. در طول زمان و به تدریج نواری موجود است با عنوان «به یاد طاهرزاده». آقای صدیق تعریف در آن نوار خوانده‌اند. روزی در منزل مرحوم گلشن ابراهیمی بودیم، آقای محمدرضا لطفی به گلشن ابراهیمی گفته بود اگر فلانی آمد به من بگو تا بیایم. من هم نمی‌دانستم.

تصور می‌کرد من شناختی روی مرحوم طاهرزاده دارم. چون شناختی روی سیدرحیم دارم. نوار را گذاشت. اولاً جوان در آن وقت انصافاً خوب خوانده بود. آقای لطفی گفت نظر شما چیست. گفتم خوب خوانده است. اما «به یاد طاهرزاده» یعنی چه؟ گفت شما ردیف طاهرزاده را می‌دانید؟ گفتم بله. این خواننده جوان، عیناً همان ردیف را خوانده اما این نوع خواندن یک ذره هم شباهت به آن خواندن ندارد. چون آن ردیف در آن بافت صدا و در آن شخصیت، طور دیگری جلوه می‌کند. یک ایرادات دیگر هم به آقای لطفی گرفتم. این مرد باشرف نه تنها بدش نیامده بعد هم برداشت اسم مرا در کتاب سال شینا نوشت و از بنده به نیکی یاد کرد. افراد غیرحرفه‌ای اظهارنظرهای متخصصانه کرده‌اند! کسی نیست بگوید: آقای که ردیف طاهرزاده را یاد می‌گیری، آقای که می‌روی ردیف اقبال‌السلطان یاد می‌گیری، آقای که ردیف تاج اصفهانی یاد می‌گیری، اگر خواستی مثل او بخوانی، نه می‌توانی نه کار مطلوبی است نه موفق می‌شوی. اگر خواننده بعد از ردیف به اجتهاد نرسد اگر خودش به این درک نرسد که از خودش یک کاری بکند

در تعریف و تمجید ردیف و لزوم ردیف اصلاً بحثی نیست. ردیف سلسله گوشه‌هایی است دنبال هم که ردیف شده و باید خوانند. اجازه بفرمایید که من ردیف را از قول دو سه تا از اساتید بگویم. آقای مهدوی از آن به عنوان گرامر یاد کرده‌اند. استاد تجویدی که خنا هر کجا هست به سلامت دارش گفت: در حکم الفبا است. هیچ‌کس نمی‌تواند به هیچ مرحله علمی برسد مگر این که الفبا را بیاموزد. ردیف وسیله است نه هدف. به قول طلاب می‌گویند طریقیّت دارد نه موضوعیت. خودش موضوعاً هدف نیست. آقای کسانی می‌گفتند ردیف حکم نخود و عدس و رشته و سبزی را دارد که برای پختن آش رشته لازم است. اگر این‌ها را در اختیار هر کسی گذاشتند معلوم نیست که بتواند آش خوبی بپزد. باید صنعت طبخ را بلداند. بنابراین اگر کسی تمام گوشه‌های ردیف را دانست معلوم نیست که در ارائه موسیقی موفق شود و ردیف حکم پایه یا فونداسیون ساختمان را دارد. ساختمان باید حتماً فونداسیون محکم داشته باشد اما وقتی فونداسیون را ریختند و سفت‌کاری تمام شد، کار تمام نشده است، تازه آرشیتکت داخلی می‌خواهد، نقاشی می‌خواهد، کسی لازم است که بیاید و کاشی‌ها و لوازم و ابزار خوب انتخاب کند کار با فونداسیون تمام نیست.

الآن در محافل تهران چنان روی ردیف

خواندنش یک شاهی نمی‌ارزد. شجریان بهترین خواننده است. ولی تازه آمده‌ها، تا می‌آیند آوازشان شروع کنند می‌خوانند. یارا - چون آقای شجریان با «یارا» شروع می‌کند. مثل این که آب یخ سرم می‌ریزند. این یارا یعنی چه؟! تقلید یعنی

چه؟ هنرجویان باید از این مرحله عبور بکنند. همان‌طور که آقای مهدوی اشاره کردند. تا به اجتهاد برسند. حالا این سؤال مطرح است که خود این ردیف از چه ادواتی تشکیل می‌شود؟ مطالب و محتوی به کنار، در آوازخوانی، پیاده کردن و تحریر و نقش تحریر و این که

تحریر چیست؟ تحریر یعنی چه؟ مقدارش چیست؟ جایش کجاست؟ و خیلی ظرایف دیگر وجود دارد که باید یاد گرفت. خدا رحمت کند تاج. اعلیٰ... مقامه می‌گفت: آواز بعد از پنجاه سالگی است که شکوفا می‌شود. آن کسی که آن صفحه همایون را در سی و دو سالگی در آن اوج خوانده است می‌گفت آواز خواندن تازه بعد از پنجاه سالگی پخته می‌شود. به این خاطر که تسلط بر آن ظرایف به حد کمال می‌رسد. در این جا باز هم اشاره‌ای کنم به جناب آقای احمد ابراهیمی خواننده هنرمندان. وجود آقای ابراهیمی قوت قلبی است برای من. امیدوارم ایشان تأیید کنند عرائض من را و می‌دانم چون در محضرشان زیاد بوده‌ام حتماً تأیید می‌فرمایند، اگرچه در ذهن بعضی‌ها خوشایند نباشد. ای کاش آقای ابراهیمی می‌توانستند برایمان بخوانند. علی‌رغم این که به دلیل بعضی مشکلات فیزیکی که دارند تحریر دادن برایشان مشکل است.

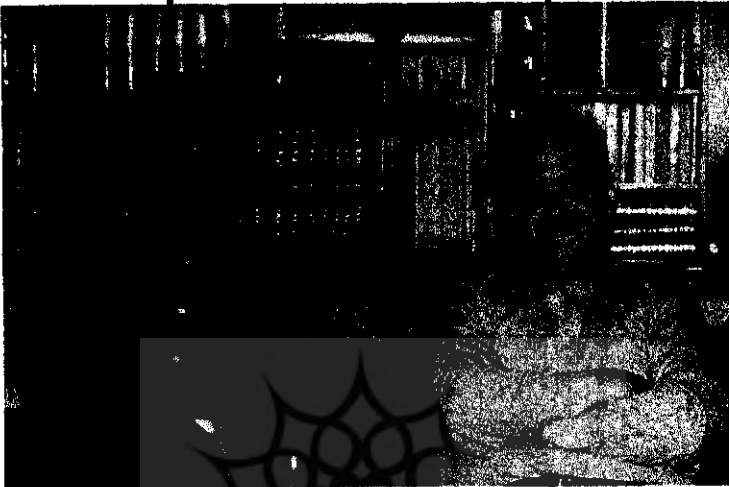
جامی در ۷۰۰ سال پیش فرمود:

مطرب خوش لهجه را حس ادا باید نخست

تا دمش از رشته جان عقده غم بگسلد
نی چنان کز کثرت تحریر و تکرار نغم
در میان هر دو لفظ... دم بگسلد
آواز، بیان مطلب است در حد کمال.
همه‌اش که تحریر و چهچه نیست.
نمی‌خواهم اسم بی‌اورم شرط ادب نیست.

حرفی داشتند: «سعدی و تاج با همدیگر عجین شده بودند.» وقتی که تاج شروع می‌کرد به خواندن، تا آواز تاج تمام نمی‌شد کسی بلند نمی‌شد که برود. این نمونه احاطه استاد تاج به شعر است. باید به شعر مسلط باشی، به ردیف مسلط باشی. هر چیزی به جای

خودش. چرا می‌گویند خدا عادل است؟ برای این که با امر او همه چیز در جای خودش قرار دارد. حجت‌الاسلام غزالی یک جمله‌ای گفته است که ۲۰۰ سال تمام حوزه‌ها را به خود مشغول کرده است: الا مکان عبده من ما کان (در عالم وجود، زیباتر از این که هست،



امکان ندارد)

چون هر چیز به جای خودش است: جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست در تأیید همین حرف است که حالا، خواننده باید بداند که شعر را کجا به کار ببرد. باید سعی کند هرچه بیشتر در موقع بیان بتواند مطلب را تفهیم بکند ولی لازم‌تر از هر چیز این است که خودش بفهمد. یکی از خوانندگان که اسم نمی‌برم می‌گویند: چون هدف ملودی است، ما شعر را فنای ملودی می‌کنیم!

آقای خواننده! شما اگر شعر را می‌فهمیدی این حرف را نمی‌زدی. صدایت بسیار خوب است. نوارهای موفق هم بیرون داده‌ای. ولی آن جایگاه و پایگاهی که باید، پیدا نکرده‌ای و نخواهی کرد علی‌رغم داشتن لوازم و صدای خوب. چون از این موضوع غافل هستی.

من از آقای کسانی مطلبی بگویم که خیلی جالب است. در اصفهان یک مراسم در ایام عید غدیر بود. مراسم مفصلی با همت مؤسسه نغمه‌گشایش (مؤسسه‌ای

خواننده‌ای هستند دارای صدا یا در نهایت شیرینی و در نهایت آمادگی، یک دفعه وسط یک تحریری می‌زند که حوصله آدم را سر می‌برد. مردم عادی هم در وصف نوایش می‌گویند: خواننده بین! می‌گویند ۶۰ ثانیه چهچه زد! آخر عزیز من! ۲۶۰ ثانیه چهچه بزنی... که چی بشود؟ به یک اجرای آواز ادیب گوش کنید. [پخش موسیقی]

من نمی‌خواهم منکر ضرورت تحریر شوم. تحریر، یکی از لوازم خواندن آواز است. خواننده‌ای که تحریر ندارد، نقیصه‌ای در کارش است. ولی خواننده‌ای که استاد باشد، می‌تواند این نقیصه را به نحوی جبران کند. برای آواز خواندن خوب، باید به شعر احاطه داشت. شعر باید بر وجود خواننده نشسته باشد. حفظ کردن شعر کافی نیست. استاد طاهرپور که هم‌اکنون در سن ۹۲ سالگی در اصفهان هستند به زعم تاج و آقای کسانی و تأیید آقای تجویدی بهترین خواننده در طول زمان (که می‌گویند حتی از عمویش طاهرزاده هم بهتر خواننده است) یک

به همت دو پسر آقای کسایی در قالب هنرستان موسیقی تشکیل شده است و موفق است) و همکاری اداره ارشاد برگزار شده بود. از بنده هم دعوت کرده بودند. دختر آقای ادیب خوانساری آمد خاطراتی از استاد ادیب گفت و همچنین دختر مرحوم تاج. یک حرف جالبی دختر مرحوم تاج گفت: پدرم می فرمودند مثل تاج می آیند و می خوانند! اما اگر فکر کنی کسایی تجدید می شود محال است. گفتم آقای کسایی (که صندلی سنازش واقعا آدم را دیوانه می کند)، وقتی که ساز نی یا سه تار می زنی بیشتر اوج می گیری یا وقتی که آواز می خوانی؟ آقای کسایی گفت: وقتی آواز می خوانم (آقا حسن دودانگ را خیلی شیرین می خواند). می دانی چرا؟ چون کلام دارد. چون کلام کمک می کند به ارائه مقصد. موسیقی ابزاری کلام می خواهد. خواننده برای درک کلام و نغمه باید با عرفان آشنا باشد. گفتم از عرفان، یادم آمد از آقای نواب صفا که در کتابش می نویسد: «رقم دیدم ادیب دارد می خواند و به پهنای صورتش اشک می ریزد.» در این مطالبی که می گویم، سعی کرده ام به حافظه ام اکتفا نکنم و از روی کتاب بگویم. سه جلد کتاب هست به نام «ذکر جمیل سعدی» که به همه توصیه می کنم حتماً بخوانند. این سه جلد کتاب را از یونسکو می شود تهیه کرد. این هم دیباچه کلام است: «ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است وصیت سخنش که در بسط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش که همچون نی شکر می خورند و رقمه منشآتش که چون کاغذ زر می برند بر کمال و فضل او»

در این کتاب بسیاری از صاحب نظران مقاله نوشته اند از جمله آقای دکتر اسماعیل رها در مقوله عرفان، در تعریف عرفان گفته اند: عرفان معرفتی است مبتنی بر حالتی روحانی و توصیف ناپذیر که در آن حالت برای انسان آن احساس پیش می آید که ارتباطی مستقیم و بی واسطه با وجود مطلق یافته است و این

احساس البته حالتی است روحانی که در طی آن عارف ذات مطلق را نه به برهان بلکه به ذوق و وجدان درک می کند. بسیاری از خوانندگان بزرگ ما به این جا رسیده بودند نظیر ادیب و تاج را من در آن حالات دیده بودم که اگر از آنها می پرسیدید: شما را چه می شود؟ استاد نمی توانست جواب بگوید. من حالت وجد را در آقای ابراهیمی دیده ام. وقتی اشکش را پاک می کند در موقع خواندن سؤال می کنم: می توانی آقای ابراهیمی بگویی؟ می توانی آن حالت را توصیف کنی؟

تصوف یا عرفان در نزد مسلمین عبارت است از طریقه مخصوص آمیخته از فلسفه و مذهب که به عقیده پیروان آن راه وصول به حق منحصر به آن است و این وصول به کمال و حق متوقف است به سیر و تفکر و مشاهداتی که منتهی به وجد و حال و ذوق می شود و در نتیجه به نحو اسرارآمیزی انسان را به خدا متصل می سازد. پیروان این طریقه به صوفی به عارف و اهل کشف معروفند و خود را اهل حق می دانند و این همان است که حافظ می گوید:

سر خدا که عارف سالک به کس نکفت

کسایی: سی سال
با تاج ساز زدم.
هر وقت تاج
می خواست
بخواند حواسم را
جمع کردم. چون
هر دفعه یک طور
متفاوت می خواند.

در حیرتم که باده فروش از کجا شنید این یکی از اشعاری است که خواستم بر آن تکیه کنم. این لطیفه نهانی را باید خواننده ای که می خواهد بخواند، بداند! باده فروش کجا و سر خدا کجا؟! خواننده وقتی این را می خواند این را در مقام بیان طوری بخواند که معلوم شود فهمیده است... خواننده اگر شعر را فهمید می تواند معنی آن را القا کند. این که بعضی خواننده ها فقط تکیه می کنند روی ملودی های ردیف و خیال می کنند یک عمری باید همان رقم بخوانند که یاد گرفته اند، اصلاً غلط محض است. کفر محض است. آقای کسایی گفت: سی سال با تاج ساز زدم. هر وقت تاج می خواست بخواند حواسم را جمع کردم. چون هر دفعه یک طور متفاوت می خواند. اگر سه گاه فقط یک جور بود که دیگر این حرف ها نبود. او می خواند آقای کسایی هم بلاهه می زد. هر دفعه یک نوع متفاوت می خواند

[پخش موسیقی]

آقای کسایی می گفت آنهایی که خیال می کنند ردیف آبی است که در کتاب ها نوشته اند اشتباه محض کرده اند. آن چه که در جزوه ها نوشته اند چیزی از ردیف است، ردیف مجموعاً منتشر در تمام ایران است. استاد کسایی خیلی مرد عجیبی است. یک روزی به یک مجلس ختم رفتیم. جوانی آمد و قرآن می خواند. شوشتری خواند. من شوشتری را تا به حال این رقم نشنیده بودم. کسایی هم شوشتری را این رقم تا به حال نشنیده بود. آن آواز عجیب آنها از یک جوان! به نام کیانیوش. گفتم: آقای کسایی! این رقم شوشتری تا به حال شنیده اید؟ گفت: نه. آمدم پیش برادرم (آقا رضا کسایی که خدا رحمتش کند مرد سوخته ای بود) گفتم داداش چرا ختم فلانی نیامدی؟ گفت می خواهی قرآن خوان را بگویی و بلافاصله زد زیر گریه و گفت: اگر شوشتری همان بود که در کتاب ها نوشته اند این دیگر چه بود؟

صدا عالی، موسیقی خوب، فهم شعری ضعیف! ممکن نبود تاج یک چنین کاری بکند. ممکن نبود. آقای منوچهر قدسی راجع به تاج می گوید: در جوانی به سعدی عشق می ورزید از میانسالی به حافظ. ببینید! این هم خودش دلیل کمال! به عنوان خاطره آقای ابراهیمی می فرمایند: اولین برنامه ای که اجرا کردند آقای خالقی از مرحوم بنان پرسیده بود چرا غزل حافظ! جوان بیست ساله که هنوز حافظ نمی فهمد. مگر هر کسی حق دارد غزل حافظ را بخواند؟ ۴۰۰ غزل است، بسیاری از این غزل ها را کسی

نمی فهمد، توضیح می خواهد، تفسیر می خواهد، ادیب خوانساری که استاد اولیه ایشان بوده یک غزل به او داده گفته اگر نمی فهمی برو پیش همایی یا پیش دکتر هشترودی و مشکلات را بپرس. نمی گفته من برای تو تفسیر می کنم. چون ادیب خواننده بوده است، مفسر شعر

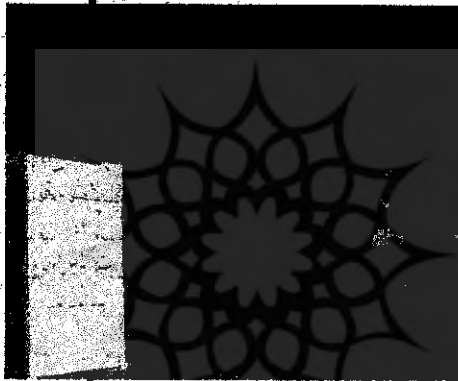
که نبوده است. خودش حدس زامن دانست. حال به آن آقای که نشسته تدریس می کند باید گفت آقا تو ردیف را می دانی، خدا پدرت را بیامرزد، خدا عمرت بدهد اما حدت را بدان. اگر ادبیات نمی دانی برو بنان، اگر مجال نداری که نداری و نمی توانی به آنجا برسی به شاگردت بگو برو پیش کس دیگر یاد بگیر و اصلاً بفهم نقش ادبیات چیست؟

ده تا شاعر در دنیا (مجامع بین المللی) اسم برده اند. این را پربروز آقای دکتر حقوقی می گفت: گوته، دانته، شکسپیر، دو تا دیگه نفهمیدم پنج تا از ایران بوده اند فردوسی، مولوی، نظامی، سعدی، حافظ.

حالا این اشعار! این پشتوانه برای موسیقی!، تو که می خواهی بخوانی، چه قدر می توانی بخوانی. دل ای دل...؟! واقعاً اگر این شعر نبود چه می شد؟ آقای نواب صفا چند روز پیش آمده بودند نزد دوستان در کلاس بنده و می گفتند آقای

روح... خالقی خدا رحمتش کند بسیار ارزنده و بسیار زحمتکش، گفته ما چه قدر اسیر موسیقی ادبیات باشیم. رفتند و شروع کردند از کسب و حرفت کردند. آقای معینیان هم گفتند بروید بدون کلام اجرا کنید. دو سه تا برنامه که اجرا کردند، گفت آقا بس است، تمام کنید. تلفن من را کشت، مردم هنوز آواز و کلام می خواهند.

آقای عظیمی سخنانه موسیقیدان بسیار زحمتکش دوره دیده در ایتالیا بوده است، در مقاله های می نویسد: موسیقی آلمان به این جهت پیشرفت کرد که خودش را از ادبیات جدا کرد و موسیقی ایتالیا نتوانست



کسانی که در این صراط کار می کنید، گام برمی دارید، بی شعر نمی توانید جلو بروید. آواز، فهم شعری می خواهد. اما درباره تحریر: لازمه آواز ایرانی تحریر است. ولو این که اسانیدی هم هستند که بدون تحریر از عهده برمی آیند، حالا تحریر مقلرش چیست؟ اندازه اش چیست؟ خیلی ظریف است.

اصلاً نمی شود توضیح داد. اجمالاً تحریر زیاد هیچ لطفی ندارد. تحریر باید متناسب با ملودی قبلی و بعدیش باشد. در جایش باشد. سیدرحیم می گفت تاج زاده اول شعر را تحویل بده بعد تحریر بده. حالا من این جا من مطلب زیاد دارم، اما شب جمعه است و مردم را نمی توان زیاد معطل کرد. بنا بود شوم جمعه باشد. شد شب جمعه. مطالب نیمه تمام ماند. ۱۰/۱۵ است. من را می بخشید. نمی دانم آیا توانستم آن چه که می خواستم بگویم: ردیف وسیله است. ردیف حرف اول را می زند. اما همه حرف نمی زند. ردیف وسیله است. در اختیار خواننده.

اگر خواننده بتواند از این ابزار استفاده کند و تمام ظرافت را که گفتیم درک بکند این کار، ابتدای می خواهد. این کار زانو زدن در محضر استاد می خواهد. هیچ کس در نزد خود چیزی نشد. من دلم برای این جوان ها می سوزد. چه کار بکنند؟ کجا بروند؟ می روند پیش کسانی که بعضی هایشان بسیار خوب هستند. اساتید بنامی نظیر آقای ناصح پور، آقای صالح [عظیمی] (من ندیده ام این مرد را ولی هر شاگردی که از پیش ایشان می آید پیش بنده خیلی خوب بوده است). من نسبت به این ها اسائه ادب نمی کنم. اگر چه یک عده ای هم دکان باز کرده اند. آقای کرامتی بسیار عالی هستند. یا مهدی فلاح که شاگردش مثل قربانی از کلاسش آمده بیرون. اینها استثنا هستند. یک عده جوان هم از راه می رسند می گویم: چند وقت است کار کرده ای؟

خودش را از ادبیات جدا کند همانجا مانده است و پیشرفت نکرده است. و اگر ما هم بتوانیم ویژگی خاص هنر ایرانی را که در همه جا گفته اند در ادبیات آن است. که موسیقی پیاده کنیم، موفق شده ایم. مرحوم کلنل وزیرری و اوخر عمر گفته بود اگر شناخت من از موسیقی این بود که حالا هست من برنامه ام غیر از این بود. اوایل کارش در مدرسه موسیقی جلسه ای می گذارد. بالاخره شاگرد درویش خان بوده است. می رود و می آید، ارکستری راه می اندازد و درویش خان را هم دعوت می کند، ارکستر را با همان پنجه و مضراب های قوی و آن بنباز و... بعد می آید پیش درویش خان می گوید: استاد چه طور بود؟ درویش خان هم می گوید: بشو اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد موسیقی ایران، آقایانی که این جا هستید

می گوید: ۵ سال. دو تا شعر نمی تواند بخواند. توجه به شعر ندارد. اصلاً نقش شعر را نمی داند. من امیدوار بودم گوشه‌ای از این مسائل را بتوانم باز کنم. خیلی مطالب بود خیلی هم یادداشت برداشته بودم. اما امشب شب جمعه است. به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست. اما بگذارید یک چیز دیگر هم بگویم. ما نقد هنری نداریم. نقد به آن معنا که در حوزه‌ها می شود. می گوید آقا شما خوانند علم هستی و ولی من این جای حرفت را قبول ندارم. من کتاب آورده‌ام. مجموعه مقالات و سخنرانی‌های اولین و دومین کنفرانس بزرگداشت بانوی مجتهد سیده نصرت امین که این هم یکی از استثنائات تاریخ است. آقای جوادی املی از فضلا و علما فلی و چه ارادتی هم به استاد خودش آقای خمینی (ره) دارد، یک جایی به آقای خمینی (ره) ایراد می گیرد. همچنان که ارسطو به افلاطون ایراد می گیرد. گفتند آقا به استادت؟! (ترجمه عربی این بوده است: افلاطون صدیقی و الحقیقه اصلق: افلاطون استاد من بود ولی حقیقت فوق این حرف هاست. حالا این جا ملاحظه بفرمایید: یک بیانی، سیدالاستاد یعنی استاد من آقای خمینی، امام راحل رضوان... تعالی علیه دارند که اشکالی می کنند بر شیخ مشایخ این رشته، مرحوم آقا محمدرضا قمشه‌ای (ره). قمشه‌ای در تمهیدالقوائد و سایر کتب عرفانی را تدریس می کرد. بعد از حوزه اصفهان به حوزه تهران آمد و شاگردان فراوانی را تربیت کرد و کم کم مرحوم امیرزا هاشم اشکوری صاحب تعلیقه بر مصباح پرچمدار شد و اخیراً مرحوم امیرزا مهدی آشتیانی، امیرزا احمد آشتیانی، مرحوم آقای رفیعی، آقای شاه‌آبادی، شیخ‌الاستاد مرحوم آقای فاضل تونی این‌ها دست‌پرورده امیرزا هاشم اشکوری هستند که او هم دست‌پرورده مرحوم امیرزا محمود قمشه‌ای خلاصه فحلی بود در عرفان. امام راحل رضوان... تعالی علیه در همان کتاب شریف مصباح الهدایه یک

نقدی دارند که نقدشان وارد نیست. آقای جوادی نظریه آقای خمینی استلش را رد می کند و حق با مرحوم امیرزا محمود قمشه‌ای است. اما حالا فرصت برای بررسی آن نیست. اما اگر ما آمدیم گفتیم آقای بنان (روح شاد)، ۳۵۰ نوار هم ضبط کرده‌ای اما راجع به تحریرهایت... چه عرض کنم؟ غلط گفته‌ام؟ بعضی از شما که عین او می خوانید خوب و بدش را با هم تقلید می کنید. از بنان بد نمی گویم. اگر یک جایی را اشکال می گیرم نفی بنان نمی کنم، نفی علمی نمی کنم، آقای تاج چرا شما نباید یک چهارگاه موفق برجا گذاشته باشید؟ آقای تاج چرا شما نباید یک نوا آن چنان که شجریان خوانده از اول تا آخر خوانده باشید؟

تاج فقط ابوعطا خوانده که آن هم کیفیت عجیبی دارد. بگذریم نشویم مثال حرف آنان. بدیع‌زاده در خاطراتش می نویسد: دو نفر جمع می شوند از او بد می گویند. بعد سه نفر جمع می شوند از آن یکی بد می گویند بعد همین طور، حالا یک چیز دیگر بگویم. این جامعه هنری باید اول

اصلاً نقد هنری در

مملکت ما تا حالا

صحیح نبوده

است. حداکثر در

محافل خصوصی

می نشینند

می گویند فلانی

چه طوری

می خوانند؟ ولی نقد

به معنای نقد

واقعی وجود

نداشته.

بروند فکری به حال خودشان بکنند. من یک چیزی بگویم این جا: کتابی هست به نام راه و رسم منزل ها. توصیه می کنم حتماً این را بخوانید. جوانی در اصفهان به نام منصور اعظمی کیا نوشته است. بسیار جالب. آقای علی تجویدی نوازنده ویولون و آهنگساز معروف در مقاله‌ای تحت عنوان سلمک و ملنک در ص ۴۶ کتاب ماهور پیرامون اختلاف نظر پیش کسوتان فن ردیف نوازی با یکدیگر چنین آورده‌اند (اختلاف بین علما): بنابر توصیه حاج آقا محمد ابراهیمی مجرد (مردی بود از شاگردان درویش خان و خیلی محترم، نود و چند سال عمل کرد صبح به صبح سر ساعت ۹ وضو می گرفت می نشست و با سه تار ش خلوت می کرد). آدم عجیبی بود. (آقای ابراهیمی هم قطعاً زیارتش کرده بودند) بنابر و اساتیدی که در محفل او حضور می یافتند کمیسیون برای بررسی و ثبت و ضبط ردیف تار و سه تار در اداره هنرهای زیبا تشکیل گردید. اعضای کمیسیون عبارت بودند از استاد ابوالحسن صبا، موسی معروفی، استاد احمد عبادی، رکن الدین مختاری، نورعلی برومند و استاد حاج علی اکبرخان شهنازی. گرچه خود حاج آقا محمد رسماً در شورا حاضر نمی شد ولی گزارش کار از طرف نورعلی خان برومند و رکن الدین خان مختاری به نظر ایشان می رسید. با کمال تأسف به علت اختلاف عقیده اعضا درباره نام و زوند گوشه‌ها و چگونگی فرودها کمیسیون بدون نتیجه مثبت تعطیل شد. نگارنده که به طور مستمع آزاد در برخی از این جلسات شورا شرکت کردم و با کلیه اعضا آشنا شدم، مشاهده کردم که به علت اختلاف عقیده بر سر ردیف موسیقی سنتی، رنجش شدیدی بین بعضی از اعضا شورا ایجاد شده. جمع شدند کاری انجام ندهند، ملاحظه بفرمایید، چه قدر جای تأسف است. آقایان هنرمند می نشینند دلایل محرومیت را... بابا به خودتان برسید. سرشکم آمد و غیبم بگفت روی به روی

شکایت از که برم خانگی است غمازم درد این جاست. اصلاً نقد هنری در مملکت ما تا حالا صحیح نبوده است. حداکثر در محافل خصوصی می‌نشینند می‌گویند فلانی چه طوری می‌خواند؟ ولی نقد به معنای نقد واقعی وجود نداشته. من امشب می‌خواستم راجع به نقد هنری بگویم. آقای اقبال السلطان بسیار خواننده توانایی است اما آقای اقبال السلطان تو چرا می‌روی شعر عربی می‌خوانی؟ فارسی را هم درست نمی‌توانی بخوانی، شما آذری هستی. به عنوان مثال در یک آوازی «محب‌المحب» را درست نمی‌تواند بگوید. آقای طاهرزاده! استاد علی‌الاطلاق! این چه شعری است تو در نوارت خواندی؟!

بهای بوسه تو جان خواستی و من دادم در این معامله سهل، چانه لازم نیست شعر از این سست‌تر می‌شود؟ باید این‌ها را گفت که بعد آیندگان اشتباه نکنند. اما این نفی مراتب طاهرزاده نیست. مثال طلا روی دوش طاهرزاده است. حرف نیست. اما این اشکال هم هست. می‌گویید پشت سر ما حرف نزن! یعنی چه؟ طلبه می‌نشیند در مدرسه به آرای شیخ طوسی که ۸۰۰ سال پیش مرده انتقاد می‌کند و می‌گوید این حرف را قبول ندارم. این است که فقه این قدر پویا شده است. پشت سر ما حرف نزن یعنی چه؟ باید گفت که دیگران این کار را نکنند. حواستان جمع باشد. این اشتباهی که در این نوار می‌کنید می‌ماند. شاگرد از این کلاس می‌رود به آن کلاس دیگر استاد راهش نمی‌دهد. آخر چرا راهش نمی‌دهی؟ می‌خواهد جای دیگر هم برود. این را بگذارید پهلوی بزرگواری ابوالحسن صبا، به مهدی خالدي که از پیش او فارغ‌التحصیل شد گفت برو یک دوره با حسین یاحقی کار کن که فقط یک نوع صدا تو گوشت نباشد. این را داشته باشید. این را هم برایتان بخوانم خیلی عالی است. «نخبگان علم و عمل ایران» تألیف دکتر سیدمصطفی محقق داماد. شما می‌دانید

که ملاصدرا یکی از بزرگترین حکماست حرکت جوهری‌اش در فلسفه معروف است. مرحوم راشد هم یک کتاب نوشته است: دو فیلسوف شرق و غرب، ملاصدرا و انیشتین را در یک مسئله با هم اتفاق نظر دارند یا ندارند مطرح کرده است. داستان ملاصدرا از شیراز به دارالسلطنه اصفهان آمد و در حمام (آن موقع حمام همگانی بود) به خدمت سید ابوالقاسم میرفندرسکی رسید. در حالتی که آن جناب را نمی‌شناخت به آن جناب سلام کرد، سید فرمود که: گویا تو غریبی، عرض کرد: بلی. فرمود: اهل کجایی و به این شهر به چه جهت آمده‌ای؟ عرض کرد: از اهالی فارسم و از پی تحصیل علم آمده‌ام. فرمود: پیش کدام یک از علما می‌خواهی تحصیل کنی؟ عرض کرد: هر کس که شما معین فرمایید. فرمود: اگر قشر محض می‌خواهی، شیخ بهایی و اگر قشر لب میرمحمد کاماد و اگر لب محظ، ما. عرض نمود: حالت لب ندارم و رفت خدمت شیخ بهایی و معقول و منقول با هم تحصیل نمود تا آن که در مراتب معقول

به شفا رسید. شفاي ابن سینا، شیخ او را شفا تعلیم فرمود تا این که او را به خدمت جناب میرداماد رساند و کتابی خواهش فرمود و صدرالمتهالین به خدمت میررفت و از دربان شیخ خواست و آن وقت جناب میر، شفا درس می‌داد (مبحثی که شیخ بهایی درس می‌داده) چون به خدمت شیخ مراجعت نمود، شیخ فرمود: جناب میر چه می‌کردی؟ عرض کرد: شفا فرمود. شیخ فرمود: آن جناب بهتر شفا می‌کرد یا ما؟ صدرالمتهالین سکوت کرد. شیخ فرمود: کتاب نمی‌خواستم. مقصود من این بود که فضل و مزیت جناب میر بر تو معلوم شود. استعداد تو بیشتر از آن است که پیش ما تحصیل کنی. شیخ بهایی گفت: تو را به خدمت جناب میر می‌فرستم. به خدمت جناب میر فرستاد و ظرف چند سال به مقامات عالی رسید. آقایان ما چنین فرهنگی داشتیم و چنین بزرگانی. حالا شاگرد از این کلاس می‌رود به آن کلاس، استاد دیگر راهش نمی‌دهد. چرا؟ کی گفته است علوم اولین و آخرین پیش تو یکی است. من معتمد و پیشنهاد می‌کنم و امیدوارم جناب ابراهیمی و سایرین که در مراجع هستند یک درس اخلاق بگذارند برای هنرمندان. نقل می‌کنند که عبرت نائینی در یک محفلی نشسته است عده‌ای هم نشسته‌اند و یک کسی قصیده عبرت را به نام خودش می‌خواند. عده‌ای هم می‌دانستند. عبرت سکوت کرد. می‌آید می‌رود آن قصیده را از دیوان خودش پاک می‌کند که به نام آن بیچاره ثبت شود و آبرویش محفوظ بماند. حاج میرزا علی‌آقا شیرازی کسی بوده که مرحوم مطهری می‌گوید یکی از عنایات ربانی من این بود که محضر حاج میرزا علی‌آقا شیرازی را درک کردم. آقای بروجردي از مراجع استثنایی حوزه علمیه در طول تاریخ از حاج میرزا علی‌آقا شیرازی دعوت می‌کند که درس اخلاق در قم بگذارند. از اصفهان می‌آید. چنان در قم منعکس می‌شود سه شب درس اخلاق تمام مجتهدین پای این درس بوده‌اند.

ابوالحسن صبا

به مهدی خالدي

که از پیش او

فارغ‌التحصیل

شد گفت برو یک

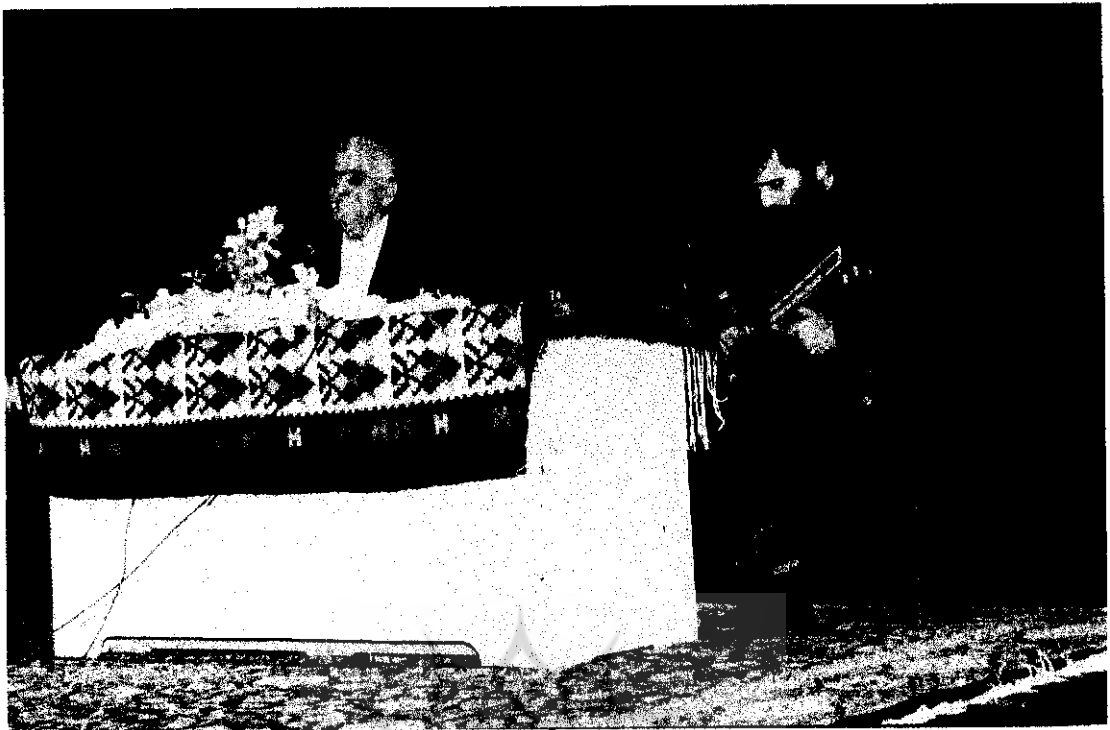
دوره با حسین

یا حقی کار کن

که فقط یک نوع

صدا تو گوشت

نباشد.



خواند گوش بکنید:

درد پنهان فراقت ز تحمل بگذشت

یکی از بزرگترین خوانندگان طول تاریخ چکاوک را عین تاج خوانده نتوانسته است از حوزه نفوذی تاج خودش را نجات بدهد. همچنان که نتوانست از حوزه نفوذی ادیب خارج شود. اگرچه جناب امیرخانی خیلی حرف جالبی زده‌اند. راست است که خواننده درسش را از استادش می‌گیرد ولی وقتی از صافی خودش بیرون می‌آید ممکن است چیز دیگری باشد. عبرت نائینی می‌گوید:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست

ما پرتو اوئیم و نه اوئیم و هم اوئیم

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست

اگر خواننده بتواند در حد اقتباس باشد که نه او باشد و خودش باشد و عین او نباشد اقتباس است. لازم هم هست. اما امان از تقلید. تقلید می‌گویند پیروی از دیگران است بدون استثنای انگار قلاده کس دیگری را گردنش انداخته. مذموم‌ترین کار است. اما طرز بیان شعر و تحریر. یک وقت تحریر است. یک وقتی اندیشه پشت تحریر است. این خیلی مسئله است.

[پخش آواز تاج اصفهانی]

دقت فرمودید بیان شعر، نوع تحریر، متناسب با حالت شعری که خواند. من بعد از سال ۱۳۵۷ خدمت جناب بنان رسیدم. خواننده بزرگی بود. تردیدی نیست. کسی که ۳۵۰ اثر از او ثبت شده از او هست. از تاج پرسیدم او گفت در صد ساله اخیر خواننده‌ای با

شب چهارم نیست. این طرف آن طرف نیست. به آقا چی شد؟ گفت: این اقبالی که به من کردند ترسیدم کبر و عجب مرا بگیرد. رها کرد و رفت. یک شعر جالبی هست: دارد صدف به سینه گهر، دم نمی‌زند یک بیضه مرغ دارد و فریاد می‌زند! صدف که تو دریاست یک گوهر تو سینه‌اش هست دم هم نمی‌زند. یک بیضه مرغ دارد و فریاد می‌زند. این را می‌گویند ظرفیت. آقایان هنرمندا! اساتید محترم! جسارت نمی‌کنم (اگر هم جسارت استه می‌کنم!) این چه وضعی است؟ هر جا می‌نشینی این از او بد می‌گوید او از این شکایت می‌کند؟ شکایت از که برم؟ خانگی است غمازم. بیخود دنبال علل بیرون نروید در خودمان باید بگردیم. من که هنرمند نیستم ادعایی هم ندارم. داعیه‌ای هم ندارم. به هر حال به پایان آمد این دفتر و من هم مجالی پیدا نکردم. انشا... مرا می‌بخشید و متشکرم از این هم که آقای موسوی زاده کرده‌اند جلسه را با صدای سازشان گرم کرده‌اند. ابوسعید ابوالخیر می‌گوید: خوشتر از این در همه جهان چه بود کار؟

دوست بر دوست رفت یار بر یار!

نه آن، همه انبوه بود. این، همه شادی آن رفتن به جانب دوست شادی بود. آن همه زندگی همه گفتار بود. این رفتن به جانب دوست همه کردار بود. در ختم مرحوم داد به، رفتن این شعر را خواندم. می‌خواهم بگویم اگر کسی می‌خواهد شعر بخواند، باید قبلاً مفهوم شعر را بداند.

اهمیت یک هنرمند در میزان تأثیرگذاری در دیگران است در نسل بعدش است. من خواهش می‌کنم آن چکاوکی که تاج

صدای او نیامده است. همایون او را هیچ احدی نمی‌تواند بخواند. راجع به ادیب می‌گفت: استاد علی‌الاطلاق کما این که همه می‌دانند بنان دنباله‌رو ادیب بود و می‌فرمود خب پس تحریر جا دارد. مقدار دارد. اندازه دارد. سیدرحیم استاد تاج گفته بود تاج‌زاده تحریر کم بده یک دفعه بده که بدانند صدا داری آن هم حساب شده. تحریر اندیشه می‌خواهد پشتش. یک تحریر از طاهرزاده نمی‌شنوید که طولانی باشد یا اندیشه نباشد. این اندیشه را نمی‌توانم چگونه توصیف کنم. شما دیدید دو تا تحریری که تاج داده بود در چکاوک:

درد پنهان فراقت ز تحمل بگذشت

عرض کنم که این در قدرت هر کسی نیست. و من برای این که تکیه‌ام صرفاً روی آقای تاج نباشد و اندازه تحریر را بگویم، بد، هستند کسانی که رعایت نمی‌کنند. متأسفانه آقای ابراهیمی نوار خوب اینجا ندارند که نشان دهنده باشد. آقای ابراهیمی یکی از کسانی هستند که خواص، قدرشان را می‌دانند. این نمونه را از آقای شجریان می‌گذارم و به اعتقاد من یکی از بهترین کارهایی است که از ایشان در میزان و اندازه تحریر و جای تحریر ضبط شده است.

من از آقای کسایی پرسیدم: چه طور شما این قدر روی طاهرزاده تأکید می‌کنید. ویژگی اثرش چیست؟ گفتند: دو تا سه تا شعر می‌خواند یک تحریر می‌داد. حالا دقت کنید.

[پخش آواز شجریان]

تحریر زیاد بسیار چیز بدی است. این هم نقش تحریر. ببخشید اگر خسته شدید اینجا جلسه تحقیقی است. جلسه حال و تفریح که نبوده است!

کسانی که فقط با در اکستر سروکار دارند ذهنشان می‌رود توی ضربی خوانی و این‌ها. حواسشان از خواننده می‌رود به بعضی از دوستان گفتم بروید در ارکستر بخوانید بسیار کار خوبی است. بروید ولی حواسشان جمع باشد که خوانندگی را فدای ضربی خواندن نکنید. اگر بنان موفق بود، برای این بود که آواز را فدای تصنیف نکرد. هر دو جنبه را داشت.

یک پیرمردی بود و تاج هم خیلی به او ارادت داشت. از یزد به اصفهان آمده بود. در سن بالای ۹۰ سالگی این نوار را خوانده است. من این نوار را دادم خدمت جناب تجویدی. (عجیب است که چارچوب خواندن اصفهانی‌ها مشخص است.) یک کسی می‌گفت این آقای عمومی روی خوانندگان اصفهان تعصب دارد. گفتم مثل این است که شیرازی‌ها هم می‌گویند سعدی و حافظ. این‌ها گناهشان چیست که شیرازی شده‌اند؟ حافظ را می‌شود نگفت. این صدای یک پیرمردی است ۹۰ ساله در مغازه

نفت فروشیش پسرعموی من از او ضبط کرده است. بشنوید!

[پخش آواز]

چارچوب خواندن مشخص است. یک آدم نود سال به بالا داره می‌خواند تا شعر بخوان، ببینید چه کار کرده است. حالا بعضی از خوانندگان امروز را چه عرض کنم!

این صفحه همایون را تاج ۲ تا ۳/۵ دقیقه خوانده است یک دفعه هم خوانده. حالا ۶۰ ساعت وقت صرف می‌شود تا ۲۰ دقیقه نوار بیاید بیرون و باز هم می‌خوانند. آقای ابراهیمی اجازه دادند که بگویم. در دشتی آمد خدمت بدیع‌زاده که رئیس شورای

موسیقی بود که آقا چرا برنامه نیم

ساعته مرا کرده‌ای یک ربع ساعت؟

گفت: مردم نیم ساعت نمی‌توانند به

ساز و آواز شما گوش کنند. گفت:

همایون تاج را شنیده‌ای؟ گفت: بله.

گفت: دو روی صفحه اثر چند دقیقه

است؟ گفت: هفت دقیقه. گفت: یک

ربع ساعت وقت داری. برو بخوان

اگر می‌توانی، می‌خواهم این را عرض

کنم که مسئله موسیقی با این یک

شب و دو شب حل نمی‌شود. وقت

می‌خواهد، کار می‌خواهد، اولش

وقوف به ادبیات است. بعد سوختگی

می‌خواهد. بعد انقلاب درون

می‌خواهد. این‌ها را نمی‌شود گفت باید در طول زمان باید باشد.

اگر کسی نمی‌تواند بخواند. چه اصراری هست به خواندن؟ مثلاً

بنده نمی‌توانم کار فنی یاد بگیرم. من سیم وسایل برقی خانها

که پاره می‌شود بلد نیستم درست کنم. خانم می‌آیراد می‌گیرد

من هم می‌گویم همین که هست باید بسازی. یکی هم موسیقی

نمی‌تواند بفهمد موسیقی هم یک حالت ندارد. شما همه خسرو

شیرین راشنیده آید: «به دشت افتاده مجنون...» که اکثراً همین

را می‌خوانند. حالا من یک تکه خسرو شیرین اگر صدایم اجازه

بدهد می‌خوانم. یادم هست که اصفهان یک سیدی بود به نام

سید قاضی عسگر که از اساتید بود. این فقط یک دانگ می‌خواند.

آدم را دیوانه می‌کرد. یک روزی (خنا رحمت کند) آقا رضا

کسایی برادر استاد کسایی گفت فلانی من امروز معتقدم بهترین

خواننده آقا حسن است، یک سه‌گانه خواند مرا دیوانه کرد. می‌دانی

چرا؟ سال‌ها صدای قاضی عسگر تو گوشش بوده است.

می‌خواهم بگویم خسرو شیرین یک رقم نیست. اگر چه من نه

خواننده‌ام نه داعیه خواندن دارم. حالا وقت خواندن من نیست،

آن هم بعد از یک ساعت صحبت کردن [استقبال شدید حضار]

[آواز استاد عمومی و ساز رضا موسوی‌زاده]

آقایان هنرمندا! اساتید محترما!

حسارت نمی‌کنم (اگر هم)

حسارت است، می‌کنم! این

چه وضعی است؟ هر جا

می‌نشینی این از او بد می‌گوید

او از این شکایت می‌کند؟

شکایت از که برم؟ خانگی

است غمازم. ببخود دنبال علل

بیرون نروید در خودمان باید

بگردیم